



۲۰۱۸/۰۵/۲۴

میر عبدالرحیم عزیز

برتری نظامی امریکا، تفوق سیاسی روس، تسلط فرهنگی ایران و دسیسه بازی پاکستان چطور مزدوران مسلکی خرید و فروش میشوند؟

قسمت دوم

هم مهبان عزیز: این مضمون مطول در سال ۲۰۰۵ در دو قسمت تحریر یافته بود. قسمت اول آن میتواند در آرشیف سایت دستیاب گردد. اینک قسمت دوم را خدمت هم مهبان با درد تقدیم می نمایم که متن و روحیه آن گویای شرایط ناهنجار کنونی هم است. استعمار جهانی و مزدوران داخلی اش می خواهند افغانستان عزیز را به سوی نیستی و تباهی بکشاند. برای رسیدن به هدف، استعمار جهانی فرومایه ترین عناصر را در خدمت گرفته است.

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و شکست افتضاح آمیز مسکو در صحنه سیاست جهانی، مفکوره نظم نوین دنیائی تحت رهبری امریکا به میان آمد و جهانی شدن سیاست و اقتصاد (Globalization) حاکم بر سرنوشت ملل تحت حاکمیت غرب شد. امریکا در جنگ سرد برنده گردید و شوروی سابق با سرشکستگی کامل در زباله دان تاریخ فرو رفت. طعنه خروسچف به کنیدی که "خواه بخواهید و یا نخواهید، نسل آینده امریکا تحت لوای کمونیسم زندگی خواهند کرد" طور معکوس تحقق یافت. بدین معنی که نسل آینده روس تحت لوای استبدادی سرمایه داری جهانی زندگی خواهند کرد. با ایجاد مراکز متعدد نظامی در همه اکناف جهان، برتری نظامی موقتی امریکا تثبیت شد و در حالت کنونی شوروی سراغ نمی شود که بتواند هژمونیم امریکا را به مبارزه بطلبد. باوجود شکست شوروی، فدریشن روسیه که وارث سیاسی و حقوقی شوروی است با آهستگی اما مستمر در صدد یافتن جای پائی در صحنه سیاست جهانی بوده و دیپلماسی فعالی را در پیش گرفته است.

عمال شوروی سابق و روسیه فعلی که مدتی در خاموشی بسر برده اند، نظر به هدایت مسکو دوباره به تکاپو افتاده تا بااستفاده از آزادی های نیم بندی که بعد از تجاوزات امریکا در بعضی کشورها خلق شده است، بهره برداری نمایند.

افغانستان یکی ازین کشور هاست که خلقیان، پرچمیان و ستمیان بی پرنسیب و بی هویت نظر به تغییر شرایط در سطح جهانی، خود را در اختیار کشوری قرار داده اند که تا زمان حیات شوروی آنرا امپریالیست و دشمن زحمتکشان جهان می نامیدند.

■ زمانی حامی جنگ طبقاتی بودند، اما حالا پشتیبان کشمکش و نزاع قومی شده اند.

■ زمانی به اصطلاح مارکسیست بودند و حالا فاشیست گردیده اند.

■ زمانی جمله بندی های انقلابی ورد زبان شان بود،

اما حالا کلمات ارتجاعی و سکتاریستی بیان میدارند. درین مضمون، برگشت و فعالیت خلقیان، ستمیان و پرچمیان را مورد ارزیابی قرار داده و خواهیم دید که چطور این افراد با استفاده از تجاوز امریکا به افغانستان استفاده نموده و مرام های استعماری امریکا، برتانیه، روسیه، هند، ایران و پاکستان را در انهدام کشور ما قدم به قدم عملی می نمایند. همچنان ملاحظه خواهیم کرد که به چه نحوی این گروه ها مورد خرید و فروش قدرت های اجنبی قرار گرفته و چگونه قدرت های منطقه و جهان از وجود این ناخلفان در نابودی هویت افغانستان مستفید می شوند. مشاهده خواهیم کرد که چطور يك اتحاد نا مقدس بین قوای متجاوز خارجی و مزدوران داخلی در انهدام هویت افغانستان بوجود آمده است.

در کنفرانس استعماری ماه دسامبر ۲۰۰۱ شهر بن، کشورهای ذیدخل در قضیه افغانستان مؤسسات سیاسی و اداری را میان خود تقسیم کردند. پست های تشریفاتی به امریکا تعلق گرفت. پست های دفاعی و سیاسی به عمال فدراسیون روسیه رسید. ایران بیشتر توجه خود را بر ادارات اطلاعات و کلتور، تعلیمات عالی و معارف متمرکز ساخت. بعضی ازین ادارات مشترکاً بین ایران و فدریشن روسیه تا حال اداره می شوند، یعنی از نگاه زبانی و فرهنگی به تهران و از نگاه سیاسی به مسکو تعلق دارند. هند از ترکیب حکومت افغانستان بر مبنای معاهده بن بسیار خوشنود بوده است. پاکستان شکست خورده در صحنه سیاسی افغانستان خود را محیلانه در پناه امریکا قرار داد تا از خشم ملت افغان و تهدیدات هند و روس در امان باشد، اما برای توطئه گری های آینده آمادگی می گیرد. پاکستان همچنان امیدوار است که عمال خود در داخل جمیعت اسلامی ربانی و شورای نظار که سالیان متمادی معاش خواران آی اس آی (ISI) بودند دوباره دل آسا نموده و از ایشان بهره برداری نماید و یا اینکه روزی از بقایای طالبان منحیث وسیله فشار علیه افغانستان استفاده کند. گفته می شود که جریان "خدام الفرقان" تحت رهبری حکیم مجاهد یکی از ایزاریست که مورد استفاده آی اس آی (ISI) قرار میگیرد. امریکا صرف به این اکتفا نموده است که توانست يك سیستم به اصطلاح "پلورالیستی" را جانشین نظام "تئوکراتیک" طالبی سازد.

اینکه چه افرادی با کدام گذشته کثیف و ناپاک در خدمت ایشان قرار میگیرند برای امریکا فرقی نمی کند. این کشور صرف اطاعت و سر سپردگی می خواهد، ولو که ظاهری هم باشد. قدرت و هیبت نظامی امریکا در افغانستان این کشور را در موقفی گذاشته است که اثر بخشی فعالیت های تبلیغاتی و سیاسی سائر کشورها برایش بی اهمیت جلوه می نماید. با استفاده از همین طرز تفکر سطحی و کوتاه بینی امریکا، روس و ایران حد اکثر استفاده را برده اند تا بتوانند به بهانه مبارزه علیه تروریسم و نظام طالبی نفوذ قابل ملاحظه خود را در افغانستان پخش نمایند. از اینرو، ایران و روس به عمال "افغانستانی" خود دستور داده اند که با حفظ تعلقات ایرانی و روسی و همکاری با یکدیگر، عجالاً از کلیه اوامر امریکا بدون تردید اطاعت نمایند. محاسبه تهران و مسکو چنین بوده است که یکبار بایست شاخ و پنجه خود را در افغانستان گور کرد، بعداً هر چیز طبق مراد ایشان پیش خواهد رفت. حینیکه امریکا ضرورت خود را برای مترجمین دری و پشتو اعلام کرد، عده زیادی از ستمیان بالاخص گروه شورای نظار به هدایت تهران و مسکو خدمات خود را در اختیار امریکا گذاشتند. این افراد دو هدف داشتند:

یکی اینکه توجه امریکا را نسبت بخود بیشتر جلب نموده و دیگر اینکه رقبای قومی خود یعنی پشتون هارا بوسیله امریکا نابود سازند. این طرح ستمیان تا مدتی موفقانه پیشرفت. اکثر مترجمین شمال به لسان پشتو وارد نیستند و یا اینکه اندکی میدانند. به اثر ترجمه های نادرست و توطئه های دیگر، تعداد کثیری از مردم پشتون به نام طالب و القاعده ذریعه بمباران امریکا نابود گردیده ویا اینکه ناحق بزدان افتاده اند. امریکا چندی بعد متوجه این خطا کاری های ضد بشری خود شد، اما کار از کار گذشته است. طبق گزارش "پژواک افغان نیوز" مورخه ۴ می ۲۰۰۵، خلیل زاد در يك محفل خدا حافظی از "عملیات قوای ائتلاف و خسارات وارده بر مردم افغانستان معذرت خواسته است". عذر خلیل زاد تقصیر امریکا را در کشتار و اذیت مردم بیگناه ثابت می سازد. قابل تذکار است که در جریان جهاد همچو افراد عین نقش را بازی نمودند. حین صحبتیم با يك تعداد از مجاهدین و عناصر خلقی

و پرچمی، ایشان چنین اظهار داشتند که "در جریان جهاد، تنظیم جمعیت اسلامی ربانی و گروه شورای نظار راپور مجاهدین را به دولت دست نشانده روس در کابل می دادند. از آنطرف ستمیانی که با دولت به اصطلاح مارکسیستی افغانستان و روس ها همکاری داشتند، راپور دولت را به اختیار مجاهدین می گذاشتند تا در نتیجه تصادمات بین دولت "مارکسیستی" متمایل به روس و مجاهدین، مردم مناطق پشتون نشین که سرزمین شان منطقه جنگ بود، بیشتر کشته شوند". فقدان آشنائی امریکا در پیچیدگی مسایل مربوط به افغانستان و پیروی این کشور از رهنمائی های نادرست و قصدی ستمیان بی هویت یکی از دلایل عروج دوباره طالبان در صحنه سیاسی افغانستان شده است. امریکا اعتبار خود را نزد قوم پشتون از دست داده است. به جز يك تعداد قلیل، اکثر پشتون های با شخصیت از همکاری با امریکائیان خودداری می ورزند. باوجود سعی فراوان، فعالیت کمپنی تایتن (Titan) در استخدام مترجمین پشتون زیاد موفقیت آمیز نبوده است. ستمیان با کمک روس و ایران و اغفال امریکا همچنان تصمیم گرفتند که شیخ "احمد شاه مسعود" را بر همه مردم خصوصاً پشتون ها تحميل نمایند تا ایشان را از نگاه روانی بیشتر مضمحل سازند. ازینرو در قدم اول عکس های او را در تمام ادارات گذاشته و بر کوچه و بازار آویختند و در قدم دوم برایش مجسمه اعمار نموده و یا خواهند کرد. این وضع تهران و مسکو را شادمان ساخته و واشنگتن هم کدام نارضایتی نشان نداده است، زیرا نظر به اظهاریه خلیل زاد در مصاحبه ماه نوامبر ۲۰۰۲ با تلویزیون "نوی افغان" در ایالت ورجینیا، "امریکا از پشتون ها خوش نمی آید". این بار اول است که سفیر يك کشور پالیسی دولت خود را در مقابل يك قوم دیگر نا بخردانه افشاء می نماید. نمیدانم که این طرز بیان خلیل زاد يك اشتباه لفظی بود و یا اینکه يك خطب بزرگ سیاسی. در هر دو صورت، نتایج زیان بخشی داشته است. همانطوریکه پرچمیان ببرکی برای حفظ قدرت خویش از قوای شوروی استفاده نموده اند، ستمیان هم برای حفظ حاکمیت خود از قوای امریکا مستفید شده اند.

با جا بجا ساختن ستمیان در دستگاه نظام بعد از طالبان، مسکو تصمیم گرفت تا تعدادی از پرچمیان ببرکی و خلیان متمایل به مسکو را به افغانستان بر گرداند. نورالحق علومی، لطیف پدram، رشید جلیلی، کبیر رنجبر، رشید آرین، گلاب زوی و يك تعداد دیگر آنها به کشوریکه آنرا فروخته بودند، برگشتند. مسکو به ایشان دستور داد تا با استفاده از وضع نا بسامان افغانستان و آزادی نسبی در کشور، تا جائیکه ممکن است در کشور فروخته شده شان رخنه نمایند. پاکستان هم يك تعداد خلیان پشاور و کویته را که قبلاً یا با قیافه طالب ظاهر شده و یا اینکه مانند شهناز تنی سر عبودیت به درگاه آی اس آی (ISI) گذاشته بودند، به افغانستان فرستاد. این افراد قبل از فروپاشی شوروی، از دشمنان سرسخت امریکا بوده و این کشور را به هدایت مسکو دشمن شماره يك خلق های ستمدیده جهان وانمود میکردند. اما حالا با يك چرخش و تحول "دیالکتیکی" خود را در اختیار امریکا گذاشته و از مفکوره "نظم نوین جهانی" تحت رهبری واشنگتن حتی بیشتر از جورج بوش دفاع می نمایند. ایشان ضد اسلام و ضد هویت افغانی اند و درین توطنه گری همگام با مبلغین مسیحی که در افغانستان فعالیت دارند، پیش میروند. وزارت داخله افغانستان يك تعداد آنها را به اساس تجارب قبلی شان در تحمیل مجازات و قین و فانه مردم استخدام نموده و از ایشان در تحقیقات غرض حرف کشیدن از متهمین استفاده می نماید. درین خصوص جریده آرمان ملی بتاريخ ۳۰ نوامبر ۲۰۰۴ چنین نوشت :

مرگ اسرار آمیز بعضی از زندانیان ما را به یاد ناخن کشیدن ها و اعمال وحشیانه دوران کمونیست ها می اندازد. تعداد زیادی از هموطنان بی گناه ما بوسیله خلیان وحشی مانند يك فرد خون آشامی بنام اسداله سروری در زندان های امین شکنجه شده و بیرحمانه بقتل رسیدند. این واضح نیست که چرا وزارت داخله چنین اشخاص بدنم را که سابقه ای زنده سیاسی و نظامی دارند، استخدام نموده است. بدترین دشمنی با مردم اینست که به این افراد جانی اجازه داده شود با استفاده از آزادی های فعلی، با دستان خون آلود شان قانون شکنی نموده و نظم کنونی را تخریب نمایند.

سائر پرچمیان ببرکی هم همراه با ستمیان با کمال وقاحت و بی عزتی خود را در اختیار قوای بیگانه گذاشته و از اوامر شان بر حسب عادت گذشته اطاعت میکنند. يك تعداد دیگر آنها طبق هدایت مسکو در دستگاه های تبلیغاتی غرب مانند بی بی س

(BBC)، صدای امریکا، پروگرام های دری و پشتوی آلمان و فرانسه و رادیوی آزادی در پراگ جذب شده اند. چون ایشان سابقه خدمت گذاری به اجانب را داشتند، غرب بالاخص امریکا هم خدمت گذاران بهتر ازینها نمی یافت و درین ساحه همکاری مسکو را هم بدست آورد. در گذشته هر افغانی که به این رادیو ها گوش میدادند از جانب عناصر خلقی و پرچمی متهم به جاسوسی به غرب میشدند. حالا خود عملاً دراستخدام همان سازمان های جاسوسی غرب قرار گرفته اند. این دستگاه های تبلیغاتی غرب وقتاً فوقتاً مصاحبه ها با ستمیان و پرچمیان مانند پدرام، دستگیر پنجشیری، سلطانعلی کشمند و سائیرین ترتیب میدهند تا بدینوسیله ذهنیت مردم را به نفع ایشان تغییر داده و در عین وقت عقاید ضد ملی این نا خلفان را ماهرانه به خورد مردم بدهند. نظرات این اشخاص اکثراً ضد ملی و ضد میهنی است، چیزیکه استعمار همیشه آرزو داشته است. مشاهده می نمایم که همان نا خلفان آشنا چطور دست بدست گشته و خرید و فروش می شوند.

به چهار تن از وطنفروشان پرچمی و خلقی هر يك نورالحق علومی، رشید جلیلی، عبدالرشید آرین و شهناز تنی از جانب بیگانگان اجازه فعالیت سیاسی و براه انداختن حزب داده شده است. تعجب اینکه هیچ يك از به اصطلاح "مدافعین اسلام" و دین فروشانی مانند مجددی، سیاف، ربانی و گیلانی کمترین اعتراضی نسبت به عودت دوباره و فعالیت سیاسی این چهار میهن فروش حرفه نی نکرده اند. معلوم میشود که بین این دو جناح چپ و راست به قیمت آزادی و شرف افغانستان سازش های مخفی صورت گرفته است. نورالحق علومی یکی از پرچمیان خائن به کشور حزبی را بنام "حزب متحد ملی" به راه انداخته است تا ازین طریق بتواند مرتکب خیانت بیشتری به افغانستان شود. تعداد زیادی از پرچمیان ببرکی دور این شرف باخته گرد آمده اند و آمادگی انجام خدمات ضد ملی و ضد مردمی را میگیرند. علومی همچنان میخواهد که در انتخابات شورا خود را از قندهار کاندید نماید. ناممکن است که وی بدون اشاره امریکا که افغانستان را در اشغال دارد، جرئت میکرد به افغانستان برگشته و فعالیت سیاسی را به راه اندازد. با در نظر داشت اینکه علومی در امریکا هم درس خوانده است، نقش وی منحصراً يك جاسوس دوجانبه کمتر مورد شک و تردید قرار نمیگیرد. يك تعداد از برادران قندهاری ما در مورد "نورالحق علومی" باینجانب چنین گفتند:

حینیکه وی در زمان اشغال افغانستان بوسیله قوای سرخ روس در قندهار ایفای وظیفه میکرد به عمال خود دستور میداد تا اطفال مردم را بدزدند. بعد ازینکه مردم نزد وی آمده و از مفقودی اطفال شان شکایت میکردند، نورالحق علومی به ایشان میگفت که اشرا اطفال شما را دزدیده اند. قطعاً تشویش نکنید، من انشاءالله به هر قیمتی که است اطفال تان را بزودی پیدا کرده و به شما تسلیم میدهم. بعداً وی به عمال خود امر میکرد تا اطفال را که خود شان ربوده بودند، آزاد سازند. او میخواست بدین نحو شهرت نیکی پیدا نماید، اما مردم بعداً به نیرنگ وی پی بردند.

برادر وی "عبدالحق علومی" یکی از پرچمیان وفادار به مسکو از زمره افرادی بود که در روز کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به مرحوم داوود خان خیانت کرد. وی در گارد جمهوری در ارگ اجرای وظیفه میکرد و در روز کودتای رهبری شده بوسیله مسکو با کودتاچیان پیوست و علیه مردم و کشورش قیام نمود. عبدالحق علومی از قبل عضویت سازمان خلق (شاخه پرچم) را داشت و بنا بر هدایت کی جی بی (KGB) جای پائی در گارد جمهوری پیدا کرد تا در روز موعود داخل اقدام شود. وی بعداً به سزای عمل خود رسید. مردان ساما (سازمان انقلابی افغانستان) او و يك برادرش را در مکرویان ترور نمودند و به زندگی ننگینش پایان دادند. این عمل یکی از اقدامات شرافتمندانه "ساما" بود. دیپلوم انجنیر کریم عطائی در یادداشت های خود به اسم "قیام و جمهوریت ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تحت قیادت سردار شهید داود خان" در مورد "عبدالحق علومی" چنین مینگارد:

...دیدم که وزیر مالیه از زینه با يك قبضه کلشنکوف بدستش پایان آمد و هر دوی ما از عمارت بیرون شده در چمن مقابل گلخانه استاده شدیم. به کلشنکوف اشاره کرده پرسیدم این را چه میکنید؟ او گفت برادر گفته نمیشود، اقللاً از خود دفاع کرده بتوانیم. درین موقع يك صاحب منصب گارد (عبدالحق علومی که بعداً پرچمی کلان از آب بیرون شد) بما نزدیک شده و گفت تا از سر سینه ما کسی نگذرد، بشما نزدیک شده نمیتواند.

خلقی دیگر، رشید جلیلی هم حزبی را بنام حزب "وحدت ملی" سر و سامان داده است. او یکی از وزرای دوره وحشت حفیظ الله امین بود که در قتل های بیشماری شرکت داشت. به یقین که این شرف باخته هم بدون اجازه قدرت حاکم در کشور نمیتواند فعالیت سیاسی نماید. خلقی دیگر عبدالرشید آرین سازمانی را به اسم "حزب ملی" بنیان گذاری نموده است. وی در زمان "تره کی" وزیر عدلیه بود و در دوره "حفیظ الله امین" عضویت شورای انقلابی را بدست آورد. فرد ناکس دیگر "تنی" است که از وحشیگری وی همه آگاه اند. تنی جریانی را بنام "جنبش صلح افغانستان" بجود آورده و تصمیم دارد که در انتخابات پارلمانی خود را کاندید نماید. در صورت موفقیت معلوم نیست که آیا تنی از منافع پاکستان حمایت خواهد کرد و یا از منافع روسیه و امریکا، زیرا او تا کنون در خدمت سازمان های جاسوسی کشور های مختلف بوده است. يك فرد بی هویت دیگر به اسم "کبیر رنجبر" که سالیان درازی در خدمت کی جی بی (KGB) بود به حیث رئیس مجمع حقوق دانان افغانستان ایفای وظیفه میکند. یقیناً که هم دولت مزدور کابل و هم امریکا از گذشته سیاه وی آگاهی دارند، لکن با تعهدات پشت پرده میان قدرتهای حاکم بر کشور همچو افراد بر مردم ما تحمیل شده اند. مسخره اینکه هر سه علمی، جلیلی و آرین کلمه ملی را بر اخیر اسم احزاب خود علاوه کرده اند که زمانی از استعمال آن سخت نفرت داشتند. زمانی با چهره رنگ داده سرخ و حالا با صورت رنگارنگ وارد صحنه سیاسی کشور شده اند تا بار دیگر در پناه و حمایت اجنبیان مردم را فریب دهند و به يك نحو دیگری انتقام شکست و سر شکستگی خود را از ملت افغان باز ستانند. هموطنان ما متوجه میشوند که این افراد تا حال چندین بار خرید و فروش شده و دست بدست گشته اند.

یکی دیگر ازین افراد بی شخصیت و بی هویت و ضد ملی "لطیف پدram" است که میخواست رئیس جمهور افغانستان مصیبت زده شود. وی از اعضای سازا (سازمان زحمت کشان افغانستان) است که با استفاده از موجودیت يك نظام ضد ملی در کابل، در جریان مبارزات انتخاباتی اظهار داشت که "من افغان نیستم، بلکه افغانستانی میباشم". کدام کاندید ریاست جمهوری در تاریخ جهان تا اکنون وجود داشته که بتواند از هویت ملی خود انکار نماید؟ صرف نظر از کیفیت و چگونگی دوران جوانی و قبل از جوانی اش که ورد زبان هاست و ما به آن فعلاً کاری نداریم، پدram دارای تمایلات و ایده لوزی ستمی است که کمترین علاقمندی به وطن و رفاه مردمش نداشته، بلکه بر عکس مانند همفکر ستمی اش حفیظ منصور یکی از حامیان تغییر نام و در نهایت تجزیه و برپادی افغانستان است. پدram مستقیم و یا غیر مستقیم در تباهی های وارده از سوی حزب خلق بر ملت افغان سهیم بود و حتی ممکن است غرض ارتقای درجات حزبی و سیاسی به کشتار مردم هم دست زده باشد. وی از دشمنان سرسخت دموکراسی و آزادی مطبوعات بشمار میرفت، زیرا يك نظام توتالیتر مانند نظام دست نشانده مسکو در کابل نمیتوانست آزادی بیان و عقیده را تحمل نماید. چگونه يك قاتل میتواند يك روز انسان بکشد و روز دیگر چهره شرافتمندانه بخود بگیرد و مدافع دموکراسی و آزادی مطبوعات شود؟ يك تن از مریدان مونث وی چندی قبل در آلمان اظهار داشت که: "من بی هویتیم". بله تو بی هویتی اگر دارای خصائل آتی باشی:

هر خائن به کشور آبائی اش بی هویت است. هر انکار کننده هویت ملی بی هویت است. هر تغییر دهنده نام کشور بی هویت است. هر برباد کننده و فروشنده وطن بی هویت است. هر قاتل و متجاوز به ناموس مردم بی هویت است. هر تجزیه طلب بی هویت است. هر فاشیست و سکتاریست بی هویت است. هر تروریست بی هویت است. هر ویرانگر شهر ها بی هویت است. هر غارتگر تمدن و فرهنگ کشور بی هویت است. هر چپاولگر موزیم ها و آثار تاریخی وطن بی هویت است. هر منافق و دین فروش بی هویت است. هر معامله گر علنی و مخفی با دشمنان کشور بی هویت است. هر مشوق نفاق و جنگ های قومی در کشور بی هویت است. هر سازنده مجسمه افراد فاقد هویت بی هویت است. هر قاچاقبر و معامله گر مواد مخدره بی هویت است، هر پیرو افراد ضد ملی بی هویت است. هر پیرو جنگیز پهلوان بی هویت است. هر خدمتگار سی آی ای، کی جی بی، ام آی

۶، آی اس آی (ISI) و واواک نظام آخندی بی هویت است. هر جاسوس يك جانبه و چند جانبه بی هویت است. هر مدافع متجاوزین به کشور بی هویت است و هر فروشنده آثار ذیقیمت و معادن وطن به اجانب بی هویت است.

پدرام با این همکار و یا همکاران بی هویت به "خدمت" مردم با هویت افغانستان می‌رود و با استعمال جملات فلسفی ماتریالیستی - دیالکتیکی بزعم خودش دانشمندانه وارد صحنه سیاسی افغانستان شده و از طریق مصاحبات با بی بی سی، صدای امریکا و یا رادیوی آزادی در پراگ به خود شخصیت "شرافتمندانه" می‌دهد. بعد از سقوط نظام "مارکسیستی" در کابل، مدتی در خدمت "احمد شاه مسعود" یکی از فروشندگان افغانستان قرار گرفت. چند زمانی را هم در ایران و فرانسه سپری نمود و با فعالین حزب توده ایران در ارتباط نزدیک بود و در مجالس حزبی شان شرکت می‌جست و از همکاری ایده لوژیک اعضای حزب توده مستفید میشد. وی همچنان از شاگردان ممتاز "چنگیز پهلوان" یکی از جواسیس ایران است که ترویج کننده اصطلاح افغانستانی و مشوق جنگ قومی در افغانستان میباشد. در کابل وی گاه گاهی با زلمی خلیل زاد هم دیدار نموده و بسیار متوقع بوده است که مورد توجه و تفقد امریکاییان قرار گیرد تا بر مبنای عقاید ضد ارزش های اسلامی و ضد افغانی اش که خریداران زیادی در جوامع مسیح دارد، جای پائی برای خود در دستگاه نظام فعلی و یا در حیات سیاسی کشور سراغ نماید. جالب اینکه پدرام از سوی سیاف وهابی و ربانی اخوانی نکوهش نشده است، در حالیکه هر دو از سابقه الحادی وی آگاهی دارند. همه میدانند که همین افراد با اظهاریه ملالی جویا در مورد سوابق ضد بشری شان نزدیک بود که به صف دیوانگان زنجیری ببیندند. درینجا مشاهده می‌نمائیم که استعمار چگونه ملحدین و منافقین را برای مقاصد استعماری خود یکجا بافت می‌دهد و از پدرام ملحد و بی هویت و ربانی و سیاف فروخته شده يك جبهه واحد برای مبارزه علیه ملی گرایان و میهن دوستان به وجود می‌آورد. آنگاه از افکار شوونیستی - سکتاریستی و پر از فرهنگ ضد افغانی ایرانی و مطمئن از پشتیبانی نیرو های وابسته به استعمار، پدرام به جنگ علیه مردم افغان و نابودی زاد گاهش کمر بسته است.

فرد دیگری که از درون باطلاق خیانت و وطنفروشی سر درآورده، دستگیر پنجشیری است. وی از اعضای سابق پولیت بوروی حزب انسانکش خلق بود که مرتکب قتل ها و جنایات عظیمی علیه کشور و مردمش گردیده است. دستگیر پنجشیری از اعضای کی جی بی (KGB) بود و بقول واسیلی متروکین مولف کتاب:

"The KGB in Afghanistan" (کی جی بی در افغانستان) نام مستعار کی جی بی دستگیر پنجشیری، ریچارد (Richard) بود. او از منتقدین سرسخت امپریالیسم غرب بالاخص امریکا و یکی از سرسپردگان شوروی سابق به شمار میرفت و به حمایت از "دکتاتوری پرولتاری" تحت رهبری مسکو سالیان متمادی عربده می‌کشید و هجره پاره میکرد. از رنج و بدبختی های طبقه کارگر دفاع میکرد، اما حین بقدرت رسیدن، دشمن طبقه کارگر شد و عوض نان، کار و خانه برایشان گوله، بیکاری و خانه خرابی هدیه داد. وی خود را از حامیان کشمکش طبقاتی میدانست و از صلح و مساوات و برابری دم میزد. اما حینیکه در اریکه قدرت قرار گرفت از زمره ظالمان و خونخواری شد که تاریخ کمتر نظیر آنرا دیده است. اکنون در خدمت امریکا است و فعلاً به آرامی در بطن این کشور "امپریالیستی" خوابیده و به نفع نظم نوین جهانی تحت رهبری دشمن سابقش در سطح جهانی تبلیغ میکند. ممکن است که دستگیر پنجشیری جاسوس دو جانبه بوده باشد که اینک از مزایای آن به نحو چشمگیری مستفید میشود. او نه تنها از خیانت ها، وطنفروشی ها و جنایات خود علیه کشور و مردمش نام نیست، بلکه سعی میکند که در لابلای کلمات مطمئن و فریبنده برای خود شخصیت ترقیخواهانه و انسانی بدهد. به این جملات مزورانه وی که در وب سایت آریای (www.ariaye.com) بتاریخ ۷ نوامبر ۲۰۰۴ گزارش یافته توجه فرمائید.

در چنین دورانی و در چنین برهه (قسمتی از زمان) قابل پیشبینی تاریخ معاصر در برابر ما و شما وطن گمکردگان، این وظیفه ملی، منطقه یی و جهانی قرار دارد که علیه گرایش های اساسی تکامل تاریخ و بر ضد اندیشه های آزادی، دموکراسی و ترقی و صلح جهان قرار نگیریم. آب به آسیاب طالبان، بنیادگرایان، القاعده، تروریزم بین المللی، وهابیت و نظامات کهن و قرون

وسطایی امارات واپسگرای عربی نریزیم. از سیاست صلح دوستی همکاری بیقید و شرط سیاسی، پیشرفت، عدالت اجتماعی و ملی، در سطح افغانستان و جهان پشتیبانی بیدریغ کنیم و در نهایت به حیث يك انسان، يك سلول زنده جامعه بشری، نقش فعال خود را بسود اکثریت‌های محروم افغانستان مستقل، متحد، دموکراتیک، صلحدوست و نوین در سطح منطقه و جهان، ایفای کنیم و در سمت حرکت زمین و زمان و تاریخ با دوربینی، روشن بینی و اطمینان کامل گام برداریم .

بنام این دستورات را که از یک فرد بی هویت و بی خاصیت نشأت کرده است. دستگیر پنجشیری در واقعیت به هیچ از کلام خودش اعتقاد نداشته و ندارد. اگر اعمال مزدوران اجنبی مانند وی نمیبود، نه طالبی ظهور میکرد و نه عربی بنام القاعده در سرزمین ما افغانها رخنه میتوانست. اگر اعمال مزدوران اجنبی مانند وی نمیبود، امروز مردم بدبخت افغانستان به این حالت بدبخت تر گرفتار نمی شدند و سرنوشت ملت افغان در دست ناکسان نمی افتاد. اگر اعمال ضد ملی مزدوران اجنبی مانند وی نمیبود، افغانستان مدتی طالبی نمیشد و لانه تروریسم جهانی نمیگردید. اگر اعمال ضد ملی مزدوران اجنبی مانند وی نمیبود، افغانستان ۲۰ سال به عقب نمیرفت و ویرانتر نمیشد و مزدوران دیگری مانند سیاف و هابی و ربانی اخوانی حاکم بر سرنوشت کشور ما نمیشدند. اگر اعمال ضد ملی مزدوران اجنبی مانند وی نمیبود، شاید قرار داد مخفی "احمد شاه مسعود" با شوروی امضا نمیگردید و مردم رنجیده ما گمکرده گان وطن نمیشدند. با چنین جمله پردازی های مزورانه و تقلبی، دستگیر پنجشیری و دوستان وی در سلك خیانت بوطن یکبار دیگر میخواهند مردم و تاریخ را اغواء کنند و پرده بر جنایات خود ببندازند. دستگیر پنجشیری نه به صلح اعتقاد دارد، نه به ترقی و نه به دموکراسی. دوکتورین وی بر مبنای خیانت به کشورش و مزدوری به اجانب استوار است.

برادرش، داود پنجشیری که همصنف اینجانب در پوهنخی حقوق پوهنتون کابل بود از نگاه فکری مانند برادرش دستگیر پنجشیری در خیانت و وطنفروشی آغشته است. روزی در حضور چند محصل که من هم حاضر بودم چنین اظهار داشت: "آرزو دارم که روزی از خواب بر خیزم و ببینم که عسکر سرخ روس بر بالینم استاده است". بالاخره به این آرزوی شوم خود رسید و روزی از خواب برخاست و دید که عسکر سرخ بر بالینش نشسته و بوی فرمان میدهد که زود بیدار شو. اما اینرا نمیدانست که از قضای روزگار عسکر سفید امریکا هم روزی بر بالینش می نشیند و از وی اطاعت و سر سپردگی میخواهد که داود پنجشیری هم مانند برادرش این فرمان امریکائی را از دل و جان می پذیرد و خود را در اختیار کشوری میگذارد که بقول وی دشمن خلق های ستمدیده جهان بوده است. داود پنجشیری با حفظ تعلقات روسی اش فعلاً به حیث سفیر افغانستان اشغالی در تا جکستان ایفای وظیفه میکند. در دوره محصلی اش مبلغ جنگ و کشمکش طبقاتی بود اما مانند برادرش بعد از فروپاشی شوروی و اضمحلال نظام "مارکسیستی" افغانستان یکی از مدافعین جنگ قومی شد و در سلك حامیان و مشاورین "احمد شاه مسعود" خاک فروش قرار گرفت و از يك "مارکسیست" شوقی و بی پرنسیب به يك سکتاریست و فاشیست مسلکی مبدل گشته است. این است کارنامه سپاه دو برادری که دست بدست گشته و خرید و فروش شده اند.

بر علاوه افراد تحصیل یافته و نیمه تحصیل یافته که در بازار سیاسی برای مزایده گذاشته شده اند، يك تعداد از جانبان و قاتلان و مریضان روحی هم دست بدست گشته و خرید و فروش میشوند. از زمره، معروفترین آنها دوستم است که در زمان حاکمیت شوروی بر افغانستان به وسیله کی جی بی (KGB) برای ایجاد وحشت در کابل و مناطق پشتون نشین خلق گردید. دوستم خدای شقاوت، خونخواری و بیرحمی است. شاید مبالغه نباشد که وی از افراد استثنائی قرن ۲۰ و ۲۱ است که در کشتار و سوختاندن و زنده بگور کردن انسانها میتواند همدریف آدمسوزان هتلری در کوره های آدمسوزی آشویتس باشد. به وی دستور داده شد که برای نابودی روحیه مبارزاتی مردم از هیچگونه عمل ضد بشری بشمول تجاوز به ناموس مردم خود داری نکند. همان بود که در زمان اشغال افغانستان توسط قوای سرخ روس، دوستم و پیروانش با معافیت کامل به حمام های زنانه در کابل و قندهار داخل میشدند و صد ها زن را بی سیرت میساختند. میلیشیای دوستم بنام "جوزجانی" معروف است که مردم کابل و قندهار از

فرط وحشت و ارتکاب اعمال ضد بشری آنها تا اکنون میلرزند. بعد از سقوط شوروی، دوستم خود را در پناه سازمان جاسوسی ترکیه قرار داد تا اینکه زمینه انهدام نظام طالبی میسر گردید و ترکیه او را با حفظ تعلقاتش به آنکشور به امریکا فروخت و زیر نظر نظامیان امریکائی هزار تن اسیر جنگی را به آتش کشید و یا زنده بگور کرد. بقول محترم نبی که مضمون مطولی را در مورد دوستم در چند شماره جریده وزین افغان رساله منتشره تورانتو در سال ۲۰۰۳ به نشر سپرده بودند، "دوستم به ساتور خون چکان هر متجاوز به افغانستان بوسه می زند". وی از زمره کسانی خواهد بود که نظر به گزارش سازمان مستقل حقوق بشر افغان نسبت ارتکاب جنایات ضد بشر باید محاکمه شده و مجازات شود. ناگفته نباید گذاشت که بر علاوه امریکا، بعید نیست که دوستم، ربانی، سیاف و سائر تخطی کنندگان حقوق بشر که از محاکمه احتمالی خود در هراس اند، نیز در عقب اعلامیه کمیسیون "تحکیم صلح" در مورد عفو ملا عمر و حکمتیار باشند تا بدینوسیله زمینه برای فرار شان از محاکمه میسر گردد تا بعداً اظهار بدارند و قتیکه ملا عمر و حکمتیار عفو میشوند، محاکمه ایشان خواه نخواهی اصلاً مطرح نخواهد بود. با این سابقه تاریک و حیوانی، حامد کرزی دوستم را به حیث درستیزوال تعیین نموده است. صرف نظر از انگیزه های سیاسی در مورد تقرر دوستم و یا "هشیاری" ظاهری کرزی به ارتباط به تحلیل بردن تدریجی جنگ سالاران، تقرر وی در پست جدید از سوی سازمان های حقوق بشر هم در داخل و هم در خارج بشدت تقبیح و محکوم شده است.

پس چه باید کرد؟ ملی گرایان و افراد غیر وابسته به اجانب باید يك جبهه واحدی تشکیل دهند و مردم را برای مبارزات طولانی صلح آمیز آماده سازند. مردم از ظلم و ستم اجنبیان و خیانت مزدوران اجنبی به ستوه آمده اند. تا زمانیکه عدالت و مساوات بر کشور مستولی نشود، تا زمانیکه استقلال کشور تأمین نگردد، تا زمانیکه خطاکاران و جانپان مجازات نشوند، تا زمانیکه وابستگان اجنبی از رأس ادارات دولتی بدور نگردند، تا زمانیکه کشتار مردم بیگناه متوقف نشود، تا زمانیکه توهین به مقدسات ملی و دینی ما خاتمه نیابد و تا زمانیکه يك نظام متکی به اراده واقعی مردم و بدون مداخله و سفارش اجنبی مستقر نگردد، صلح و امنیت در افغانستان تامین نخواهد شد و کشور ما بار دیگر در جنگ های داخلی غوطه ور خواهد گردید. شعور ملی مردم ما در حال گسترش و تکامل است. وجبیه افراد ملی گرا و غیر وابسته به اجنبی این است که پهلوی مردم خویش بایستند و ایشانرا در شناخت حق از باطل یاری دهند.

